

دلنوشته کلاویه زندگی | نگین جوادی کاربر انجمن یک رمان

دلنوشته کلاویه زندگی | نگین جوادی کاربر انجمن یک رمان



دلنوشته کلاویه زندگی | نگین جوادی کاربر انجمن یک رمان

نام دلنوشته: کلاویه زندگی

نویسنده: نگین جوادی

تگ: منتخب

مقدمه:

زندگی شباهت زیادی به کلاویه‌های پیانو دارد

اصلا خودش یک پیانو است

نامش هم زندگی‌ست

گاهی روزها خوب و دلنشین است مثل کلاویه سفید

و گاهی روزها بد و تلخ است مثل کلاویه مشکی

به هر حال، این پیانو زیر دست ماست

و ما هستیم که انتخاب می‌کنیم چگونه بنوازیم ملودی زندگی‌مان را

زندگی پارادوکس جذابی‌ست

که باید از آن لذت برد... .

دلنویسه کلاویه زندگی | نگین جوادی کاربر انجمن یک رمان

پشت پیانوی خوش‌رنگم می‌نشینم، موهایم را پشت گوشم می‌گذارم و سر انگشتانم را آرام روی کلاویه‌های سفید پیانو می‌کشم... .

چشمانم را می‌بندم و همه تن گوش می‌شوم تا از صدای کلاویه‌ها لذت ببرم. این آرامش را من از کجا آوردم؟ درونم دریایی پرتلاطم است، ولی بیرونم همچو اقیانوس آرام... .

بعد از این همه اتفاق، هنوز هم همچون دریایی هستم که غمش را درون خودش پنهان می‌کند و خود را آرام جلوه می‌دهد... .

زندگی از آنجایی شروع شد که پا در معرکه دنیا گذاشتیم که خود به گمانم با مورفی قرارداد بسته بود. تا چوب لای چرخ انسان‌ها بگذارد... .

به هرطرف این کره خاکی می‌نگری، پر شده از گره کور، غم و غصه و آه و افسوس... .

به راستی ما را برای چه به زمین منتقل کرده‌اند؟!

فکر نمی‌کنم فقط به خاطر این باشد که هوا به سراغ سیب ممنوعه رفته باشد... .

حوا جان، خوب شد تو نترسیدی، دمت گرم!

سیب را با عشق گاز زدی!

دلنویسه کلاویه زندگی | نگین جوادی کاربر انجمن یک رمان

تومی دانستی آدم بی‌عشق، لیاقت بهشت را ندارد... .

اصلاً زمین، بی‌عشق نمی‌ارزد... .

ما به زمین آمدیم که زندگی کنیم، تا روزی که بمیریم، اما حالا... .

هرروز از درون می‌میریم و به روی خودمان نمی‌آوریم... .

همه ما انسانیم و خود انتخاب می‌کنیم که در این دنیا چه نقشی و چه اسمی

و چه شغلی داشته باشیم. مگر غیر از این است!؟

دنیا پر شده از قصه‌هایی که انسان‌های آن، نقش‌هایی را برگزیده‌اند که خود

بی‌خبراند از خود... .

اسمان را هم گذاشتند «اشرف مخلوقات»

نبض لیلی‌های دنیا کند می‌زند از بی‌مهری؛

مجنون‌ها، درگیر چیز دیگری هستند؛

و زندگی‌ها، همه معلق در هوا... .

خوشبختی را کجا می‌توان یافت!؟

از چه چیزی باید لذت برد!؟

زندگی را چه کسی زندگی می‌کند؟

دلنوشته کلاویه زندگی | نگین جوادی کاربر انجمن یک رمان

مگر می‌شود پیانو فقط کلاویه مشکی داشته باشد؟!
مگر می‌شود زندگی همیشه پر از افسوس و درد باشد؟!
هرکسی باید پیانوی زندگی خودش را بسازد؛ البته زیر نظر خدا!
بعد هم بنوازد و بنوازد... .
به بهترین و قشنگ‌ترین حالت ممکن... .

اصلاً چه کسی معنی زندگی را خوب درک کرده است؟!
چه کسی می‌داند زندگی یعنی چه؟!
هرثانیه انسانی از این دنیا می‌رود، ما که نمی‌دانیم ثانیه بعد زنده هستیم یا نه؛ افسوس گذشته و آینده‌مان را می‌خوریم، الا حال... .
حالی که باید از کوچک‌ترین چیز جهان تا بزرگ‌ترینش لذت برد... .
حالی که باید صدای قهقهات بشود، زیباترین موسیقی کائنات... .
حالی که باید هرچه شور و انرژی و عشق داری به پای کسانی که دوستشان داری بریزی،
حالی که باید تک تک ثانیه‌های زنده بودن را، برای خودت جشن بگیری... .

دلنوشته کلاویه زندگی | نگین جوادی کاربر انجمن یک رمان

اما چه فایده... .

هیچ کس دوست ندارد باور کند که این دنیا، ماندنی نیست... .
درگیری را قوی‌تر از خودشان می‌دانند؛ چرا که در آن غرق می‌شوند و خود
بی‌خبراند؛ و زندگی را ول کرده‌اند به امان خدا... .
گوشه گوشهٔ جهان پر از حس‌های بد شده که این دنیا را به لجن کشیده
است... .

دنیا خودش هم پشیمان است که جایی برای آدم‌های انسان‌نما شده... .

خودمان را هم که بکشیم همین است؛ زندگی پر از چالش‌های گوناگون است،
نمی‌توان آنها را از وسط راه برداشت، فقط باید لذت برد... .

این مسیر زندگی است، از مسیر لذت ببرا!

تو، قوی‌تر از چالش‌های زندگی‌ات هستی، اگر دیدی نمی‌توانی و نمی‌شود، ارادهٔ
فوق اراده‌ها نمی‌خواهد... .

پس غصه برای چیست؟!

وقتی زندگی را کسی هدایت می‌کند، که خود در روح ما دمیده... .

دلنویسه کلاویه زندگی | نغین جوادی کاربر انجمن یک رمان

ما که آدم هستیم، خودمان را نادیده می‌گیریم و می‌گذاریم برایمان سخت بگذرد و سخت می‌گیریم؛ آن وقت مترسک مزرعه، سال‌ها می‌ایستد تا شاید کسی آن را آدم حساب کند... .

راست می‌گفت سهراب:

من هم در تردیدم،

من در این عرصه آغشته به بغض،

لب خندان دیدم،

چشم‌گریبان دیدم،

گریه کردم اما...

بارها خندیدم،

رمز بیداری را،

پشت بی‌خوابی این ثانیه‌ها فهمیدم... .

تو به آمار زمین «مشکوک»

من به دل‌های زمین «مشکوک»... .

ماه‌یانی که از تلاطم دریا شکایت کردند، هنگامی که دریا آرام شد،

خود اسیر صیادان شدند... .

دَلنوشته کلاویه زندگی | نَگین جوادى کاربر انجمن یک رمان

تلاطم‌های زندگی حکمت خداست؛ باید بپذیریم و صبور باشیم... .

از خدا دل آرام بخواهیم، نه دریای آرام؛

لذت بردن کار سختی نیست، فقط کافیست بخواهیم... .

می‌دانم گاهی آن قدر غصهٔ دل‌مان، زیاد می‌شود که یادمان می‌رود، لذت چیست؟!

اما رسم دنیا، همین است... .

واقعاً مخلوقات عجیب و غریبی هستیم،

برای گناهان خودمان وکیل می‌شویم، و برای اشتباه دیگران قاضی... .

جهان پر شده از قضاوت‌های نابجا، کینه، غرور، حسادت و... .

به نظر شما چه می‌شود کرد؟!

می‌توان مانند بقیه، با جمله‌ای کلیشه‌ای کار را تمام کرد... .

مثلاً بگویم: باید از خودتان شروع کنید،

و البته که همین‌طور است، ولی لُج بازی هم جزء همان دسته حس‌ها هست... .

پس بیاییم چه بد و چه خوب، از این زندگی لذت ببریم... .

سخت نگیریم دنیا و زندگی کردن را... .

دَلنوشته کلاویه زندگی | نگین جوادی کاربر انجمن یک رمان

فقط کافیست از ته دل بخواهیم، همین!

ما، هیچ وقت در مورد هیچ چیزی نمی توانیم کاملاً مطمئن باشیم؛ فقط باید شجاعتش را داشته باشیم تا آن کاری را که فکر می کنیم درست است انجام بدهیم؛ ممکن است بعدها بفهمیم که اشتباه کرده ایم، ولی لااقل آن چه که فکر می کردیم درست است انجام دادیم و این مهم است... .

و شادی به این که کجا هستی ربطی ندارد، به کسی که هستی مربوط می شود... .

پس خودت نقش خودت را در این دنیا انتخاب کن و از زندگی کردن در آن نقش لذت ببر... .

اگر کرم ابریشم بخواهد تا ابد کرم ابریشم بماند، اگر به این نتیجه برسد که دردسرهایی تبدیل شدنش خارج از توان تحملش است، هرگز نخواهد فهمید که می توانسته تبدیل به چه موجود زیبایی بشود... .

پس نترسیم از این که قرار است چه اتفاقی برایمان بیفتد، پيله خودمان را بگشاییم و از زندگی لذت ببریم؛ آن وقت به معنی «اشرف مخلوقات» بودن، پی خواهیم برد... .

دَلنوشته کلاویه زندگی | نَگین جوادِی کاربر انجمن یک رمان

زمانِ حال، چیز خنده داری است؛ اصولاً نمی‌تواند وجود داشته باشد. ولی ما می‌گوییم در حال زندگی کنید؛ ولی به محض این که متوجه زمان حال مان می‌شویم، سپری می‌شود و دیگر حال نیست. این طوری ما مدام در گذشته به سر می‌بریم، حتی هنگامی که در حال رویاپردازی درباره‌ی آینده هستیم....
مگر نه؟!

اما همین زمان حال را هم که هی سر می‌دواند به گذشته و آینده را می‌توانیم خوب مدیریت کنیم و به سمت چیزهای خوب هدایت کنیم....
قبول کنیم که خود گاهی می‌خواهیم اشک بریزیم و ناراحت باشیم، این دیگر دست دل است؛ کاری نمی‌توان کرد. گاهی می‌گیرد دیگر....

اصلاً مگر می‌شود مدام خندید؟!

همین غصه و ناراحتی‌ست که خنده را معنی می‌دهد و قدر آن را می‌دانیم؛ همین کلاویه‌های مشکی پیانو هستند که وقتی با کلاویه‌های سفید نواخته می‌شوند، موسیقی لذت‌بخشی به وجود می‌آید....

زندگی، نه سفید سفید است نه سیاه سیاه....

زندگی همانند کلاویه‌های پیانو است که کنار هم زیبا می‌شوند و می‌توانی موسیقی دلخواه خودت را بزنی و لذت ببری....

دلنوشته کلاویه زندگی | نگین جوادی کاربر انجمن یک رمان

زندگی حتی پشت دیوارهای زندان، می‌تواند فوق العاده جالب و ارزشمند باشد، به همان اندازه که برای کسانی که در بیرون زندان هستند چنین است. در اینجا، همه چیز بستگی دارد به قدرت ایمانی که انسان به صحت و استواری فلسفه‌ی «خود» دارد... .

سر انگشتانم را روی کلاویه‌های پیانو می‌کشم و آهنگ ملایم و دلنشینی را می‌زنم... .

در این روزگار ما با عقربه‌ها، با هر ساعتی می‌دویم و می‌دویم؛ و تیک تاک لحظه‌ها را در نمی‌یابیم... .

زمانش رسیده در سکوت مطلق به تیک تاک ساعت گوش کنی، ضربان قلبت با همان تیک تاک یکی می‌شود و تو، نمی‌دانی، شاید در همین ثانیه، همین لحظه، باتری ساعت تمام شود؛ آن وقت... .

لحظه‌ها را دریابیم... .

شاید این آخرین صدایی باشد که ما می‌شنویم... .

کاش نوع دیدمان را به دنیا عوض می‌کردیم... .

همه چیز، به نگاه ما بستگی دارد؛ حتی خوشبختی و حتی لذت و... .

حس خوشبختی، یک حس درونی است؛

دلنوشته کلاویه زندگی | نگین جوادی کاربر انجمن یک رمان

هیچ کس نمی‌تواند ما را خوشبخت کند، الا خودمان... .
فقط به تعبیر ما ونوع نگاه ما به زندگی زیبا بستگی دارد... .

همه ما نویسنده هستیم،

نویسنده کتاب زندگی خودمان؛

این را باید بدانیم، خوشبختی، یک سفر است، نه یک مقصد.

در درون خودت حس کن و به این سفر با لذت ادامه بده... .

ما خلق شده‌ایم تا زندگی کنیم، خوشبخت شویم و بعد به ملاقات مخلوقمان برویم... .

زندگی کردن اگر همه‌اش درد کشیدن باشد، باید به ناچار معنی درد کشیدن را در فرهنگ لغت‌ها تغییر داد... .

شاید چیزهایی که من می‌نویسم و می‌دانم تو هم می‌دانی، اصلاً همه می‌دانند... .

ولی روی خود را بر می‌گردانند تا نبینند و نفهمند... .

اما ما، چه آرام به کهنسالی می‌رسیم، و آن وقت است که می‌بینیم و می‌فهمیم... .

.

دَلنوشته کلاویه زندگی | نگین جوادی کاربر انجمن یک رمان

ولی دیگر دیر شده است... .

مهم نیست که وضعیت یا شرایط زندگی مان چگونه است، گاهی در مسیر زندگی دچار ناامیدی می‌شوی و در دریای نگرانی غرق می‌شوی، آن وقت است که به سراغ ساحل آرامش پناه می‌بری... .

وقتی همیشه شکرگزار خدا باشیم، برای خود نردبانی از خود آگاهی می‌سازیم که با آن، می‌توانیم به قله آرامش برسیم... .

«و خدا کافیت»

گاهی باید مشکلات را رها کنیم. بگذاریم خداوند به آنها رسیدگی کند! مثل یک بچه زندگی کنیم، خودمان را با اعتمادی بچگانه تسلیم کنیم، آن وقت متوجه می‌شویم که در زندگی روزانه مان معجزاتی رخ می‌دهد... .

به خدا بسپاریم و رها کنیم؛

آن وقت می‌بینیم که چگونه افکار الهی جاری می‌شوند... .

و نیرویی خدایی برای تقدیس زندگی مان به ارمغان خواهد آمد... .

بباید برای یک بار هم که شده، مثبت‌اندیش باشیم. و زندگی را با نگرش جدیدی ببینیم... .

دلنوشته کلاویه زندگی | نگین جوادی کاربر انجمن یک رمان

خط بعدی را تو ادامه بده:

من سپاسگزارم که

زندگی را باید از نو آغاز کرد، و به دروغ‌هایی که جامعه به انسان‌ها بسته است توجه نکرد... .

هیچ کس آن قدر بزرگ نیست که بتواند کسی را تحقیر کند.

همه ما انسانیم،

همه ما اشرف مخلوقاتیم،

فقط به قدرت درونی خود پی نبرده‌ایم... .

زندگی مانند گوهری است،

پریچهر و باارزش است. این جواهر زیبا به چه دردی می خورد؟ وقتی نتوانیم

زیبایی آن را به دیگران ارمغان دهیم؟

مرواریدهایی که در داخل صدف و در ژرفای اقیانوس هستند، تا زمانی که

توسط غواصان صید نشوند، هیچ گاه نه دارای ارزش هستند و نه زیبایی... .

ارزش‌های زندگی هم، مثل مرواریدها هستند... .

دلنوشته کلاویه زندگی | نگین جوادی کاربر انجمن یک رمان

وقتی پیدا می‌شوند فروغ‌شان بر دیگران آشکار می‌گردد... .

اگر خوب نگاه کنیم، هر موجودی که در گیتی وجود دارد دارای ارزش واحدی است؛ اما انسان دارای ارزش‌های متعدّد است؛ این نشان می‌دهد که زندگی برای او با هدف ارزشمندتری خلق شده است... . پس چرا وقتی می‌توانیم از ارزش‌های زندگی به بهترین وجه استفاده کنیم، آن را عبث کنیم؟ من باور کرده‌ام که زندگی ارزش این را دارد تا دوستش بداریم و زندگی کنیم... . همانند پیانو که خیلی‌ها به آن علاقه دارند، نه؟!

به نظرم زمان تنها چیزی هست که در دنیا عادلانه تقسیم شده است؛ برای همهٔ افراد یک روز 24 ساعت است... .

باز هم بستگی به خودمان دارد که چگونه سرعت زندگی‌مان را کم یا زیاد کنیم... .

همیشه مردمی را می‌بینم که سرعت زندگی‌شان را بالا بردند و هیچ لذتی از آن نمی‌برند، فقط نفس می‌کشند و به مشغلهٔ روزانه‌شان درگیر می‌شوند، و در آخر، نمی‌فهمند کی صبح یا شب شده است... .

آنان اصلاً متوجه گذشت زمان نمی‌شوند، چون سرعت باعث ترشح آدرنالین درخون می‌شود و به ما حس خوبی می‌دهد... .

گاهی با غرق شدن در سرعت بالای زندگی، از فکر کردن دربارهٔ خودمان هم فرار می‌کنیم... .

دلنوشته کلاویه زندگی | نگین جوادی کاربر انجمن یک رمان

ما خودمان انتخاب می‌کنیم با چه سرعتی پیش برویم، خودمان انتخاب می‌کنیم که زود پیر شویم یا دیر... .

ولی برای خودمان هم که شده، باید از سرعت زندگی کم کرد،

باید با خود مهربان باشیم،

باید از زندگی لذت ببریم، و روح خود را نوازش کنیم... .

مبادا یک کلاویه از وسط زندگی‌مان کنده شود،

و آهنگ زندگی‌مان به یک‌باره قطع شود، بی‌آنکه از موسیقی‌اش لذت برده باشیم... .

همه آدم‌های این جهان در هر ساعت و دقیقه و ثانیه، آن قدر درگیر و گرفتار هستند، آن قدر اوضاع ناجور است و سایه ابر غم روی‌شان را گرفته که خود کافکا هم زنده شود و از گور بیرون بیاید، هیبنوتیزم می‌شود بی شک... .

ما مسخ‌شده سرنوشت هستیم... .

ما نمی‌توانیم سرنوشت را تغییر دهیم، هیبنوتیزم سرنوشت دست خداست؛

دلنوشته کلاویه زندگی | نگین جوادی کاربر انجمن یک رمان

اما می‌توانیم نگاهمان را تغییر دهیم... .

یادمان باشد همه ما، در این دنیا موقتی هستیم،
آمده‌ایم چند سبایی زندگی کنیم و بعد به ملاقات پروردگارمان بریم... .

حواسمان باشد در این چند روزی که در این دنیا هستیم،
دلی را نرنجانیم،
کینه‌ای نوزیم،
حسادت نکنیم،
تهمت نزنیم،
با دل کسی بازی نکنیم،
که همه این‌ها تاوان سختی دارد... .

نبض لیلی‌های دنیا،
در دست مجنون‌هاست؛
گاهی نبض زندگی‌تان را بگیرید،
اکثر زندگی‌ها فقط به یک احیا احتیاج دارند... .

دلنوشته کلاویه زندگی | نگین جوادی کاربر انجمن یک رمان

نگذارید انسان‌ها به مرگ تدریجی دچار شوند،
با احساس کسی بازی نکنید،
زمین به طرز عجیبی گردتر از گرد است؛
کاش به انسان‌ها بفهمانیم که هرکس زندگی خود را بکند... .
دخالت در زندگی اطرافیان سلب آرامش هر دو طرف است... .

غم و شادی را کنار هم بپذیریم،
چرا که زندگی در این دنیا،
یعنی مخلوطی از اشک و لبخند،
یعنی پژواک آنچه می‌خواهیم و نمی‌خواهیم،
یعنی سختی همراه لذت؛
زندگی، نمونه بارز پارادوکس است... .

کاش کمی حواسمان به دل‌های اطرافیانمان باشد،
کاش کمی حواسمان به دل خودمان باشد،
مبادا روزی شرمندehاش شویم... .

دلنوشته کلاویه زندگی | نگین جوادی کاربر انجمن یک رمان

کاش کسی پیدا شود در زندگی مان،
کمی آدرنالین، مورفین، اکسی توسین
تزریق کند....

از عروس شب تا کلاویه زندگی،
کلی ماجراهای خوب و بد نهفته بود؛ مانند پیانو، مخلوطی از سفید و مشکی.
عروس شب هم دانست باید بپذیرد آنچه خدا در تقدیرش رقم زده است و از
ثانیه‌ها لذت ببرد....

و تا همین که پذیرفت،

خورشید گرفتگی زیبایی رخ داد،

لحظات عشق بازی خورشید و ماه،

دلبری کردن برای هم،

و نجوای عاشقانه‌هاشان را در جهان به نمایش می‌گذارند....

زندگی از آنچه که فکر می‌کنیم، زیباتر است....

شما هم بپذیرید آنچه در تقدیرتان نوشته است....

خدا را چه دیدی، شاید خورشید شما هم در زندگی نمایان شد....

و در آخر،

دَلنوشته کلاویه زندگی | نگین جوادی کاربر انجمن یک رمان

یادمان باشد همه چیز موقتی است،

«کمی به خودمان بیاییم»

شاید اوضاع بهتر شد... .

پایان

نویسنده: نگین جوادی